بکسر و النهر بروان رو به این جزیرت از و النهر و عطف
اضافه و نیز از قبیل اضافه حسن الوجه است سهو غاضن شدن
شاید مراد
و مراد تعیین چشمه باشد و شاید که چشم باشد و من بیسم متعلق
است و د و تعلیلیه است و شده بمعنی اند و هگین و شما مل
و قتی آتش هرس هر که فرو نشسته فرو نشیننده
نفس شد یعنی آسمان که ما مرده شد و زبانهای او فرو نشست
از جهت اند و هگین شد از حال آتش در حال حسرو ان و قتیکه
چون معهود در جگر پر بالا او بند اندر انداخته بود و بر بالای
بند عمارتها ساختند یعنی شد یعنی چشمه آن جوی از
رفتن غافل شد و از جریان باز ایستاد یا بمعنا آنکه چشم
جوی از فوت عمارتها که آنجا ساخته بود غافل و برو حیران
گشت آن عمارتها همه ویران شد از جهت اند و هگین بوده یعنی
مشاهده حالات مذکوره دست داده بود و ایستاد اندوه
بنا بر قصد مبالغه در اندوهگین شد لعله اندوه در نار و نار
ما نبرد موت ساقه ان عامت مجرتها بورد و ار دها ما لعطب

چنین ظلم

چنین ظلم شده السوولها و رت غمگین کردانیدن و ساوت
منصوبست بنا بر مفعولیت و عامل در وی ساو جون ها
سوار رسیت
روان رسیده قدم الکشید برادم قمر کردانید و آن از راه مقصد
و آن غاصت در رنا و لی عیض شده و فاعل ساء العیظ و العاجز
کم کردن آبست و کم شدن متعدی و لازم است و بجهت لقعیر
مستعار در باب العیظ الغیظ ختم الوارد و الوارد یا آمدن طلما
تشنگی و ظلم در اصل طلما بوده است بر وزن علم جهت ضرورت شعر
همزه را ساکن ساختن و ببا قلب کردند غمگین کردانیدند
ساوه را یعنی اهل ساوه را که ساکن آن در یاچه اب خوش الا
وحالا آنکه باز گردانیده شد الکثر از برای آب لعنته ان در
حشم و فیت به نهایت تشنه شده بود که آن ما اینار ما با لما
جرنا و بالماء ما بالنار در خرم و بای جبر کان و ما مصوبست
اسم او که جبر مقدم آمده برکو و بالماء متعلق بمقدر است حاصل
و ما محمد و دست در اصل اومو ه بوده چنانکه او یمویه و جمع
بر قلب برامواه و بر کنره بر مدلالت بران دارد و همزه